

دو فصلنامه ادیان و عرفان تطبیقی

سال چهارم، شماره هفتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ (صص ۹۷-۷۵)

نگاه مکتب ابن عربی به جایگاه اساسی چهار لحاظ «علم»، «وجود»، «نور» و «شهود» در تعیین اول

محمد میری^۱ - علی امینی نژاد^۲

چکیده:

محقق فرغانی به «علم»، «وجود»، «نور» و «شهود» به عنوان چهار لحاظ اصلی، که ابتدا، در تعیین اول به نحو اندراجی و بدون تمایز تفصیلی، مطرح اند و سپس نقش حلقه‌های واسط میان احدیت تعیین اول و کثرات تفصیلی در مراتب بعدی را به عهده دارند، توجه نشان داده و آن را به طور منسجم و منقح بیان کرده است. این چهار لحاظ، در ویژگی ذاتی «کاشف مستور بودن» مشترک اند و از این جهت، تعیین اول را به سوی ظهور در مراتب تنزلی، سوق می‌دهند. البته ریشه‌های این مبحث را می‌توان در آثار استاد او، محقق قونوی نیز مشاهده کرد. تبیین فرغانی از چهار لحاظ اصلی «علم»، «وجود»، «نور» و «شهود» پس از او مورد توجه بزرگان فن همچون فناری، صائن الدین ابن ترکه، محقق جامی و ... قرار گرفته است و به این ترتیب، مسأله فوق، به عنوان یکی از مباحث علم عرفان نظری از سوی عارفان، پذیرفته شده و آن را در آثار خود منعکس کرده‌اند.

کلید واژه:

مکتب ابن عربی، تعیین اول، علم، وجود، نور، شهود، علم پیشین حق متعال

^۱ - استادیار گروه اخلاق و منابع اسلامی دانشکده معارف اسلامی دانشگاه تهران m.miri57@ut.ac.ir

^۲ - استاد سطوح عالی فلسفه و عرفان حوزه علمیه قم mohammademiri@gmail.com

تاریخ تصویب مقاله: ۹۹/۵/۱۵

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۲/۲۲

مقدمه

در مواردی مشاهده می‌شود که پیروان مکتب ابن عربی، در مقام تبیین چگونگی تنزل تجلی وجود از تعیین اول به سمت وجودات خلقی، به «علم»، «وجود»، «نور» و «شهود» به عنوان چهار لحاظ اصلی و نفس‌الامری که به نحو اندراجی، در تعیین اول هستند اشاره می‌کنند. عرفا این چهار لحاظ اصلی را به خاطر تلازمی که با تنزل تجلی اول، در مراتب پایین‌تر دارند به عنوان «مفاتیح غیب^۱» - یعنی کلیدهایی که نقش حلقه‌های واسط میان عالم غیب و عوالم پایین‌تر را به عهده دارند - معرفی کرده و با استفاده از آنها تنزل تجلی حق متعال از تعیین اول به سایر تعینات بعدی را تبیین می‌کنند. در واقع، چنان که خواهد آمد، هر کدام از این چهار لحاظ به نوعی، مقتضی کشف و اظهار امر مستور اند؛ و همین ویژگی مهم است که تنزل تجلی از مرتبه تعیین اول به مراتب بعدی را به دنبال دارد.

اگر تاریخچه این مبحث را دنبال کنیم خواهیم دید که محقق قونوی اولین عارفی است که تا حدودی به نحو منسجم به آن پرداخته^۲ و پس از وی، محقق فرغانی، بحث از این چهار لحاظ را به عنوان کلیدهایی اصلی تنزل از تعیین اول به مراتب بعدی، به طور جدی‌تر مطرح کرده است. در ادامه، صائن الدین ترکه و محقق فناری قرار دارند که در دو کتاب تمهید القواعد و مصباح الانس از این مبحث برای توضیح چگونگی تنزل امر وجود از تعیین اول استفاده کرده و سپس محققان و عارفانی همچون جامی، شمس مغربی و ... به این مبحث مهم توجه داشته‌اند.

در این پژوهش، تبیین پیروان مکتب ابن عربی از این مسأله را در سه مرحله، پی خواهیم گرفت. در نخستین مرحله به بررسی نگاه قونوی به این چهار لحاظ خواهیم پرداخت و در

^۱ . نگارنده در مقاله‌ای با عنوان «مفاتیح غیب در مکتب ابن عربی» تا حدودی به ارتباط این چهار لحاظ با مفاتیح غیب پرداخته است. رک نشریه علمی پژوهشی «پژوهشنامه عرفان» شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۱۷۵

^۲ . البته به احتمال قریب به یقین ریشه‌های اولیه این بحث را می‌توان در آثار ابن عربی به گونه‌ای جسته گریخته، پی‌گیری کرد. به این معنا که مفردات بحث از چهار لحاظ فوق، به طور پراکنده، در کلمات ابن عربی نیز یافت می‌شود که البته این خود، احتیاج به تحقیقی مستقل دارد.

مرحله دوم، تنقیح این مسأله توسط فرغانی را دنبال کرده و در پایان به بررسی نگاه عارفان پس از فرغانی به این مسأله خواهیم پرداخت. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که با طرح این مسأله در سه مرحله فوق، جایگاه اساسی چهار لحاظ اصلی «علم»، «وجود»، «نور» و «شهود» در مکتب ابن عربی روشن‌تر خواهد شد.

چهار لحاظ «علم»، «وجود»، «نور» و «شهود» در نگاه قونوی

در میان صدر اول از پیروان مکتب ابن عربی، محقق فرغانی بیش از سایرین به بحث از چهار لحاظ فوق پرداخته و جوانب آن را در آثار خود مطرح کرده است. بنابراین ممکن است برخی بر این گمان باشند که بحث از چهار لحاظ «علم»، «وجود»، «نور» و «شهود» برساخته فرغانی بوده و قبل از او این بحث، مطرح نبوده است. در حالی که این مبحث در آثار استاد محقق او، قونوی، نیز به نوعی دارای سابقه است.

یکی از مهم‌ترین عبارت‌هایی که از قونوی در این باره در دسترس است عبارتی از کتاب فکوک است. او در فک یوسفی به وضوح به سه لحاظ از این چهار لحاظ - یعنی «علم»، «وجود» و «نور» - در تعیین اول اشاره داشته و توضیحات بسیار جامع و قابل توجهی پیرامون آنها ارائه می‌کند.

قونوی بر این باور است که هر کدام از «وجود»، «علم» و «نور» در خاصیت «کاشف مستور بودن» مشترک اند به این صورت که هر کدام از آنها به نوعی، پرده از امری مستور و پوشیده برمی‌دارد:

۱- وجود، «کاشف مستور» است، زیرا ماهیات را از کتم عدم خارج می‌کند.

به باور قونوی پس از آن که ماهیات مختلف، پا به عرصه وجود می‌گذارند، برای ما معلوم می‌شوند و الا اگر موجود نمی‌شدند هیچگاه خبری از آنها به ما نمی‌رسید؛ و روشن است که وجدان اموری که هیچگونه وجودی نداشته باشند، معنا ندارد. پس وجود، سبب خروج ماهیات معدومه از پشت پرده عدم، و در نتیجه انکشاف حال آنها است.

وی بر این مسأله تأکید دارد که اساساً وجود، امری واحد است و از آنجا که تعیینات متکثره‌ای بر آن عارض شده است، موجودیت این تعیینات، خبر از ماهیات و به عبارت دیگر، اعیان ثابت‌ه متکثری می‌دهد که با قبول وجود، از کتم عدم خارج شده و به برکت وجود، ظاهر گشته‌اند.

۲- علم، «کاشف مستور» است، زیرا ماهیات را از پرده جهل خارج می‌سازد.

بنابراین علم نیز به نوعی خاصیت کاشف مستور بودن را دارا است چون این علم است که ماهیت معلومه را از حوزه مجهولات، خارج کرده و متعلق «یافت» برای عالم قرار می‌دهد. جهل مانند پرده‌ای است که بر مجهولات، گسترده شده است و تعلق علم به آنها موجب خروج آنها از وادی مجهولات است. و این علم در نهایت، ماهیات معدومه را از پرده عدم بیرون می‌آورد و به تعبیر قونوی، علم، کاشف ماهیات معدومه در مرتبه کشف علمی، قبل از مرتبه کشف وجودی است.

۳- نور، «کاشف مستور» است، زیرا موجودات را از ظلمت و خفا بیرون می‌آورد. خاصیت کاشفیت نور از امور مستور، روشن‌تر از آن است که احتیاج به توضیح داشته باشد. انسان در اتاق بدون نور، هیچ چیزی را نمی‌تواند ببیند و بدون نور، دیدن امکان‌پذیر نیست. البته نور نیز به خودی خود و به نحو عاری از هر گونه تعیین، قابل دیدن نیست. ما انسان‌ها همه چیز را به وسیله نورهایی که از اشیاء مختلف به چشم ما منعکس می‌شود می‌بینیم هر چند هیچگاه نور مطلق، به نحوی که رنگ و تعیین هیچ شیئی را نپذیرفته باشد برای ما قابل رؤیت نیست. قونوی بر آن است که نور حقیقی نیز - که عین ذات حق تعالی و حقیقت وجود، و مطلق از هر تعینی است - قابل ادراک نیست و در عین حال، همه موجودات به برکت آن قابل ادراک می‌شوند.^۱

فاما وجه اتحاد العلم مع الوجود و النور فهو من جهة ان كلا منها
من شأنه كشف المستور.

اما الكشف بالوجود فهو من جهة ان الوجود لما كان واحدا في
الأصل و عرضت له التعددات المختلفة، علم ان ثم متعددات متفاوتة
القبول، فصار الوجود من هذا الوجه سببا لمعرفة الماهيات المعدومة،
إذ لولاه لم يعلم ان ثمة ماهيات اصلا.

^۱. اعلم ان النور الحقيقي يدرك به و هو لا يدرك، لأنه عين ذات الحق من حيث تجردها عن النسب و الإضافات، و لهذا سأل النبي صلى الله عليه و سلم هل رأيت ربك؟ فقال: نور أتى أراه؟ أي: النور المجرد لا يمكن رؤيته. و كذا أشار الحق في كتابه لما ذكر ظهور نوره في مراتب المظاهر و قال: الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. (قونوی، (۱۳۷۱ش)، ص: ۲۲۵)

و اما العلم فیکشف الماهیات المعدومه قبل الکشف الوجودی، و
يعرف بکیفیة قبولها للوجود و توابع ذلك من بقاء و فناء و بساطة و
ترکیب و غیر ذلك من اللوازم.

و اما کشف النور فهو متأخر عن الکشف الوجودی لکنه یشترک
الوجود و العلم فی معقولیة الکشف. فافهم. قونوی، (۱۳۷۱ش)، ص:
(۲۲۷)

محقق قونوی در ادامه به خوبی برخی از مشترکات و تمایزات «علم»، «وجود» و «نور» را
اشاره می‌کند. او معتقد است که حقیقت اطلاقی هر کدام از این سه امر، قابل ادراک نیست و
لذا در این جهت، هر سه، مشترک اند علاوه بر آن همانطور که قبلاً گذشت، هر سه در خاصیت
«کاشف مستور» بودن نیز مشترک اند اما یک تفاوت اساسی میان این سه امر از جهت تقدم
و تأخر برقرار است. به این معنا که در مقام مقایسه معلوم می‌شود که رتبه کاشفیت علم، مقدم
بر وجود و رتبه کاشفیت وجود، مقدم بر نور است و به عبارت دیگر مرتبه تعقل، قبل از مرتبه
تحقق و وجود است. همانطور که مرتبه تحقق، قبل از مرتبه تنور است. توضیح آن که علم به
معلومات متعدد، در مرتبه تعقل بوده و تعقل معلومات، هیچ تلازمی با تحقق آنها در خارج
ندارد و اتفاقاً به همین خاطر است که حکما و عرفا علم خداوند به مخلوقات را قبل از ایجاد
آنها، مطرح می‌کنند. پس روشن است که رتبه علم، قبل از رتبه وجود است.

اما وجود، در مرتبه بعد از علم قرار دارد زیرا - همانطور که گذشت - حق متعال، در ابتدا به
ماهیات و اعیان ثابته، علم داشته و سپس بر اساس استعدادها و اقتضاءاتی که هر کدام از
معلومات، در قبول وجود دارند، به آنها اعطای وجود می‌کند.

و اما نور نیز همان‌گونه که قبلاً گفته شد هیچگاه به نحو مطلق و به خودی خود، قابل ادراک
نیست و دیدن آن جز در مظهري موجود، ممکن نیست و این ویژگی نور باعث شده است که
در رتبه پس از وجود قرار گیرد چون تا چیزی موجود نباشد، نور نمی‌تواند آن را اظهار کند.

برای توضیح بیشتر این مسأله و روشن تر شدن چگونگی تقدم و تأخر این سه لحاظ، بهتر است به مثالی اشاره داشته باشیم.^۱ اگر شخصی بخواهد چیزی را در خارج بسازد، مثلا نجاری تصمیم به ساخت یک صندلی داشته باشد، ابتدا آن صندلی را در ذهن خود تصور می‌کند و در این مرحله، تعلق علم نجار به ماهیت صندلی در ذهنش باعث شد که آن ماهیت معقوله، پرده مجهولات را کنار زده و برای نجار، معلوم و ظاهر شود. در مرتبه بعد، نجار دست به کار شده و با کمک چوب و سایر ابزار، صندلی خارجی را می‌سازد یعنی مطابق آنچه که از صورت صندلی در ذهن داشت به آن صورت علمی خود، لباسی از وجود خارجی پوشاند و با این کار باعث شد که آن صورت علمی، پرده عدم خارجی را کنار زده و در خارج، موجود و ظاهر شود. تا اینجا اگر چه صندلی در عالم وجود، آشکار شده اما باید توجه داشت که امر ظهور وقتی به کمال خود می‌رسد که نور نیز وظیفه ذاتی خود را، که همان اظهار امور موجود است، به انجام رساند و پس از آن که نور به صندلی تابید آن صندلی از پرده ظلمت و تاریکی نیز خارج شده و در اینصورت برای مدارک و مشاعر به خوبی قابل ادراک خواهد بود. در این مثال، صندلی، ابتدا پرده جهل و سپس پرده عدم و در نهایت پرده ظلمت را کنار زده تا به مرتبه ظهور رسید. (همان، ص: ۲۲۷)^۲

^۱ چون مسأله «علم» و «وجود» و «نور» و «شهود» و رابطه میان آنها، به آن صورت که عارفان مطرح می‌کنند، یک مسأله مبتنی بر واقع و نفس الامر است و همه عوالم ما دون، مظاهر عوام بالاترند، می‌توان ادعا کرد که رابطه این چهار لحاظ با هم و نقشی که آنها در امر «اظهار» و «کشف مستور» دارند در همه مواطن هستی قابل طرح است چه در عوالم بالا و چه در عوالم پایین تر. بنابراین جلوه و نمونه‌ای از روندی که امر «اظهار» در بالاترین عوالم، طی می‌کند در همین عالم دنیا نیز موجود است. و از این جهت است که ما برای تبیین حال این چهار لحاظ در تعیین اول، از این مثال ساده و ملموس استفاده می‌کنیم.

^۲ . و إذا تقرر هذا فاعلم أيضا ان كل واحد من الوجود والعلم والنور لا تميز بينهم في ان كل واحد من حيث وحدته وإطلاقه لا يدرك ولا يرى، بل لا تعدد بينهم في حضرة الاحدية الذاتية، و يتميز الوجود عن العلم بكون المعلومات تُعدّد العلم من حيث التعلقات في مرتبة التعقل لا غير- بخلاف الوجود - فان الموجودات تعدّده و تظهره للمدارك في المراتب التفصيلية. و اما الفرق بين النور الحقيقي و مسمى الوجود المحض فهو من جهة ان الوجود يظهر للمدارك بقابلية المعلومات المعدومة المتعينة في علم الحق^۳، و النور المحض لا يمكن إدراكه الا في مظهر موجود. فاعلم ذلك و تدبره تعرف ... الفرق بين حكم الوجود و حكم العلم و حكم النور.

نکته بسیار مهمی که در عبارت فوق باید به آن توجه داشت آن است که وی پس از توضیح «علم»، «وجود» و «نور» بر این مطلب تأکید می‌کند که حقیقت این سه امر در حضرت احدیت ذاتیه - که همان تعیین اول است - به نحو اندراجی موجود اند به گونه‌ای که در آن موطن، عین هم بوده و اصلاً تعدد ندارند و در مراتب تفصیلی بعدی است که از یکدیگر متمایز می‌شوند. این عبارت قونوی به نقشی که لحاظ‌های فوق به عنوان مفاتیح غیب بر عهده دارند اشاره دارد. البته فرغانی و عارفان پس از او توضیح بیشتری درباره این مطلب مهم دارند که در ادامه، به آن خواهیم پرداخت.

ممکن است در اینجا این اشکال به ذهن آید که: قونوی در عبارت فوق از فکّ یوسفی، همه چهار لحاظ اصلی را مطرح نکرده و تنها به بحث از «علم» و «وجود» و «نور» بسنده کرده است؛ اما در جواب از این اشکال باید گفت: اولاً حتی اگر قونوی به «شهود» و نقش آن در اظهار، هیچ اشاره‌ای نمی‌کرد باز هم به اصل بحث، خللی وارد نمی‌شد و می‌توانستیم بگوییم فرغانی با حفظ ضوابط و ملاک‌هایی که از استاد خود فرا گرفته این مبحث را با اضافه کردن «شهود» به سه لحاظ قبلی، تکمیل کرده است.

ثانیاً قونوی به «شهود» هم به عنوان امری که در روند اظهار تعینات از سوی حق متعال، در کنار «علم» و «وجود» و «نور» مطرح است اشاراتی داشته است. (قونوی، (۱۳۸۱)، ص: ۱۰۳)

چهار لحاظ «علم»، «وجود»، «نور» و «شهود» در نگاه فرغانی

به این مقدمه توجه داشته باشیم که چنانکه شیخ شمس الدین ایکی^۱ گفته است، فرغانی در دو اثر مهم خود، یعنی منتهی المدارک و مشارق الدراری، در واقع تقریرات درس استاد خود - محقق قونوی - را در شرح بر تائیه ابن فارض به رشته تحریر درآورده و همت وی در این دو کتاب بر آن بوده است که افادات استاد را در شرح خود ضبط و ثبت کند. (جامی، (۱۳۷۵)، ص ۵۴۲)

^۱ . شیخ شمس الدین ایکی از خواص شاگردان قونوی است که در حلقه درسی وی شرکت داشته است. (نفحات

فرغانی ابتدا مشارق الدراری را نوشت و پس از اتمام کار، آن را به استاد، عرضه کرد. قونوی که آن شرح را مطابق نظر خود یافت، آن را تأیید کرده و تقریظی بر آن نوشت. او در این تقریظ به این مطلب اشاره دارد که تعدادی از شاگردان، پس از نوشتن تقریرات درس وی پیرامون تائیه ابن فارض، قصد داشته‌اند که شرحی بر تائیه را به رشته تحریر درآورند ولی هیچکدام موفق به این کار نشدند به جز فرغانی که مدت زیادی در درس شرکت داشته و حل مشکلات قصیده را از استاد، طلب می‌کرده و با استفاده از فهم و ذوق سرشاری که داشته است نکته‌های افاده شده توسط استاد را ثبت کرده و در شرح خود آورده است.^۱ (فرغانی، ۱۳۷۹ ش، ص: ۱۱۱-۱۱۲)

با در نظر داشتن این مقدمه به راحتی می‌توان اذعان داشت که همه مطالب موجود در دو کتاب فرغانی - یعنی مشارق الدراری و منتهی المدارک - و یا حداقل، غالب آنها تقریرات درس محقق قونوی بوده و مورد تأیید او است و به همین خاطر است که تقریباً همه مطالب موجود در این دو کتاب، در آثار قونوی قابل پی‌گیری است.

نتیجه، آن که فرغانی در مبحث چهار لحاظ «علم» و «وجود» و «نور» و «شهود» نیز ناظر به مبانی استاد خود، محقق قونوی بوده و مطالبی که از استاد خود پیرامون این چهار لحاظ استفاده کرده است را منظم کرده و در کتاب‌های خود آورده است.

برای روشن شدن نگاه فرغانی به این چهار لحاظ باید به تعیین اول نظر داشته و آنها را در آن موطن پی‌گیری کنیم.

تعیین اول، اولین موطنی است که این چهار لحاظ در آن مطرح هستند اما چون تعیین اول، موطن احدیت بوده و هیچ کثرتی را به آن راه نیست، به ناچار باید گفت که این چهار لحاظ در آنجا به نحو اندراجی و بدون تمایز، موجودند. پیشتر، اشاره‌ای از قونوی مبنی بر تحقق این چهار لحاظ در تعیین اول گذشت ولی محقق فرغانی این مسأله را با توضیح بیشتری تبیین می‌کند.

^۱ . نگارنده در مقاله‌ای با عنوان «سازگاری عرفان سعید الدین فرغانی با عقاید شیعی در باب امامت علی ابن ابیطالب (ع)» به معرفی اجمالی فرغانی و برخی اندیشه‌های او پرداخته است. رک نشریه علمی پژوهشی ادیان و عرفان، سال پنجاهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۳۲۳-۳۴۱

او پس از توضیح حقیقت و جایگاه تعیین اول در چینش مراتب نظام هستی برای تبیین چگونگی تنزل، از آن موطن به مرتبه تعیین ثانی، مبحث کمال ذاتی و کمال اسمائی و شعور به کمال ذاتی و اسمائی در تعیین اول را مطرح می‌کند.^۱ محقق فرغانی به این مطلب اشاره دارد که به طور کلی، کمالات خداوند متعال به دو قسم ذاتی و اسمائی، قابل تقسیم است.

قسم اول: کمال ذاتی که در موطن تعیین اول مطرح است و از غنای ذاتی حق متعال نشأت می‌گیرد عبارت از کمالی است که حق متعال، پیش از آن که غیری - همچون شوون، تجلیات، تعینات و... - به نحو تفصیلی، مطرح باشد، فی نفسه، دارای آنهاست. ثبوت کمال ذاتی برای حق تعالی، مستلزم شعور به آن کمال در موطن تعیین اول خواهد بود؛ یعنی شهود ذات، خودش را همراه با جمیع اعتبارات و شوون و احوالش و در همه مظاهرش، البته با این شرط که همه آنها را در واحدیت اندراجی^۲، و به نحو شوون مندرج در تعیین اول، بدون هیچ تمایز و کثرتی ببیند که به این نوع از شهود، در اصطلاح، «شهود مفصل در مجمل» گفته می‌شود. شبیه آن که در یک هسته خرما می‌توان به نحو بالقوه، نخل خرما را همراه با شاخ و برگ‌ها و میوه‌های بی‌حد و حصرش، مشاهده کرد.

اما قسم دوم از کمال، که در اصطلاح به آن کمال اسمائی گفته می‌شود برعکس کمال ذاتی است به این معنا که ثبوت آن برای حق متعال، مشروط و متوقف بر اعتبار غیری همچون شوون، تجلیات، تعینات و... است و لذا به ناچار، موطن ظهور کمال اسمائی، در مقام تفصیل و بعد از تنزل از تعیین اول است. به عبارت دیگر، کمال اسمائی کمالی است که برای ذات، از حیث تفصیل اعتباراتش ظاهر می‌گردد.

محقق فرغانی در مقام فرق‌گذاری میان این دو کمال به این مطلب اشاره دارد که کمال اسمائی «به شرط شیء» بوده و همیشه در مظهر و تعینی مغایر، ظاهر می‌شود به گونه‌ای که آشکار

^۱. برای توضیح بیشتر در این باره ر.ک یزدان‌پناه، (۱۳۸۸ ش)، ص ۴۱۴.

^۲. توضیحات بیشتری پیرامون اعتبار واحدیت اندراجی در تعیین اول خواهد آمد.

شدن کمال اسمائی در فرض عدم ثبوت امر مغایر، معنا ندارد بر خلاف کمال ذاتی که «بشرطاً» بود و بدون آن که هیچ مغایری مطرح باشد برای ذات ثابت است. (فرغانی، ۱۴۲۸ ق)، ج ۱؛ ص ۲۹ و ۳۰^۱

محقق فرغانی پس از تبیین کمال ذاتی و اسمائی برای توضیح این نکته مهم که چگونه حق متعال از کمال ذاتی خود به کمال اسمائی تنزل کرده و اساساً حلقه واسطه برای رسیدن از کمال ذاتی مندمج در تعیین اول به تفصیلات کمال اسمائی چیست، به مبحث لحاظات چهارگانه «علم» و «وجود» و «نور» و «شهود» می‌پردازد. وی توضیح می‌دهد که این چهار لحاظ در تعیین اول، از حیث کمال ذاتی، مندمجند بدون آن که مغایرتی در بین باشد اما در مراتب بعدی که نوبت به آشکار شدن و تفصیل کمال اسمائی می‌رسد، لحاظات مذکور نیز مجال آشکار شدن به نحو مفصل و متمایز از یکدیگر می‌یابند.

و اعتبار العلم - الذی حقیقته ظهور عین لعین بحیث یکون أثر الظاهر حاصلاً فیمن ظهر له من حیث الظهور فقط - و اعتبار الوجود - الذی حقیقته ما به وجدان العین نفسه فی نفسه أو فی غیره، أو غیره فی غیره من محل و مرتبه و نحوهما - و اعتبار النور - الذی هو الکاشف للمستور - و اعتبار الشهود - الذی هو الحضور مع المشهود - کان من حکم ذلك التجلی الأول و ما یتضمنه من الاعتبارات من کونه واحداً بلا مغایرة بینه و بینها و بین کل منها من حیث الکمال الذاتی ... و أما من حیث الکمال الأسمائی المتعلق بسائر الأسماء الکلّی الأصلی و الفرعی الجزئی، فمن شرطه التمییز و المظهر و المرتبه و

^۱ . فناری نیز برای توضیح کمال ذاتی و اسمائی از همین عبارت فرغانی بهره برده است. (ر.ک فناری، ۱۳۶۳ش)، ص ۳۲۱. برای توضیح بیشتر در این باره ر.ک یزدان‌پناه، (۱۳۸۸ ش)، ص ۴۱۴ تا ۴۲۲ و کاشانی، (۱۴۲۶ ق)، ج ۲؛ ص ۵۹۵.

الغیریه بالنسبة أو بالحقیقة، فالمغایرة بین جمیع ما ذکرنا ثابتة لازمة. (فرغانی، (۱۴۲۸ ق)، ج ۱؛ ص ۳۰)^۱

فرغانی در مشارق الدراری از لحاظ علم، به «پیدایی» و از نور به «پیدا کنندگی» و از وجود به «یافت و یابندگی» و از شهود به «حضور» تعبیر می‌کند. او همچنین توضیح می‌دهد که هر چهار لحاظ، در تعیین اول، بدون آن که مغایرتی بین آنها مطرح باشد موجودند. (فرغانی، (۱۳۷۹ش)، ص: ۱۲۴ و ۱۲۵)^۲

چهار لحاظ «علم»، «وجود»، «نور» و «شهود» پس از فرغانی

همانطور که قبلاً هم گذشت به شهادت اهل فن، در میان محققان عرفان نظری، هیچ کدام از عارفان، اصول و مبانی عرفان نظری را مانند محقق فرغانی، منتقح و مدوّن و در یک اثر منسجم، بیان نکرده‌اند بنابراین طبیعی خواهد بود که نوشته‌های او پس از وی، در نظر عرفا به عنوان مأخذ و منبعی بااهمیت جلوه کرده و مورد توجه قرار گرفته باشد.

بعد از فرغانی، بحث از لحاظات چهارگانه در آثار گوناگون عرفانی و از جمله در دو کتاب بسیار مهم عرفانی که از کتب درسی در این رشته محسوب می‌شوند یعنی تمهید القواعد و مصباح الانس، دنبال شده است. در این بخش، بر آنیم تا با بررسی نگاه عارفان پس از فرغانی، یعنی بزرگانی چون صائن الدین ترکه، محقق فناری، عبدالرحمن جامی و فخر الدین عراقی به این مسأله، به نوعی در مسیر مقایسه تحلیلی نگاه عارفان پس از فرغانی با دیدگاه فرغانی در این مسأله قدم برداریم.

الف: ابن ترکه اصفهانی:

^۱ . صائن الدین ترکه نیز در تمهید القواعد، ناظر به همین عبارت فرغانی است لذا می‌نویسد: «... إذا عرفت هذا، فاعلم، أنه لا مغایرة بالاعتبار الأول بین الذات و کلّ واحد من الأسماء الأربعة [أی العلم و الوجود النور و الشهود] كما أنه لا مغایرة بین کل واحد منها مع الآخر...» (ابن ترکه، (۱۳۶۰ش)، ص ۱۲۷). همچنین ر.ک فناری، (۱۳۶۳ش)، ص: ۳۲۱

^۲ . و اعتبار «علم» که پیدایی، و «نور» که پیدا کنندگی، و «وجود» که یافت و یابندگی و «شهود» که حضور است، جمله در آن تجلی مذکور [یعنی تجلی اول] مندرج بود، لیکن مغایرت میان ذات و آن اعتبارات و میان هر یک ازین اعتبارات، من حیث الکمال الذاتی فی وحدة الذات و غیبتها، اصلاً واقع نیست.

صائن الدین ابن ترکه به تبعیت از محقق فرغانی پس از توضیح تعیین اول، برای تبیین چگونگی تنزل امر از تعیین اول به مراتب پایین‌تر، از مبحث لحاظات چهارگانه استفاده می‌کند. او در ابتدا مانند فرغانی به این مطلب اشاره دارد که وحدت حقیقی تعیین اول، شامل دو جهت احدیت و واحدیت است. احدیت، به طرف بطون و خفای ذات، تعلق داشته و در آن اسقاط نسب و اضافات، ملحوظ است و واحدیت به طرف ظهور و انبساط ذات، تعلق داشته و در آن اثبات نسب و اضافات مندرجه در ذات، مأخوذ است.

صائن الدین پس از این مقدمه به بیان این مسأله می‌پردازد که در تعیین اول، حق متعال برای اولین بار از مقام ذات و غیب هویت خود، تجلی کرده و یک نسبت علمیه ممتاز را به عنوان تعیین اول، متعین می‌سازد. تعیین اول، با حفظ کمال وحدت و بساطت خود، متضمن چهار لحاظ نفس الامری است:

۱- چون ذات در تعیین اول، خودش بر خودش تجلی کرده است و چون ذات در تعیین اول، متضمن واحدیت اندراجی است پس ذات برای ذات در تعیین اول، همراه با اعتبارات اندراجی‌اش، ظاهر شده است. این ظهور، لحاظ «علم» را به عنوان اولین لحاظ از لحاظات چهارگانه، تأمین می‌کند.

۲- ذات متعین به تعیین اول، واجد کثرات مطرح در واحدیت اندراجی است و به عبارت دیگر، این اعتبارات و کثرات مطرح در واحدیت اندراجی را در خود، می‌یابد و این وجدان، مصحح لحاظ «وجود» در آن موطن است.

۳- ذات متعین به تعیین اول، اعتبارات مذکور را در موطن تعیین اول، به نحو اندراجی، اظهار می‌کند و به همین خاطر است که تعیین اول را متضمن واحدیت اندراجی می‌دانیم و الا اگر در تعیین اول، هیچ خبری از اعتبارات مذکور، و لو به نحو اندراجی، نبود دیگر نمی‌توانستیم آن را دارای وحدت حقیقی بدانیم چون وحدت حقیقی، دو جهت احدیت و واحدیت را مانند بعلبک، در خود به صورت توأمان دارد.^۱ این جهت اظهاری در تعیین اول، مصحح لحاظ «نور» در آن

^۱. برای توضیح بیشتر در این‌باره رک یزدان‌پناه، (۱۳۸۸ ش)، ص ۳۶۳

موطن است چون نور، «ظاهر بذاته و مظهر لغیره» است. نفس تجلی در مرتبه تعیین اول نیز به لحاظ نور بودن، بالذات ظاهر است و علاوه بر آن، مظهر غیر یعنی باطن اسما و اعیان ثابتة - که در مرتبه تعیین ثانی، به تفصیل، ظاهر خواهند شد - نیز هست.

۴- ذات متعین به تعیین اول، همه اعتبارات اندراجی مذکور را در نزد خود، حاضر و مشهود می‌یابد و از این حیث، لحاظ «شهود» در این مرتبه، مطرح است. به عبارت دیگر اگر چه به اقتضای آن که تعیین اول موطن احدیت بوده و بر آن، وحدت غلبه دارد، اعتبارات مطرح در واحدیت اندراجی، مجال تفصیل یافتن در آن موطن را ندارند اما به هر حال، هیچکدام از آنها از او غایب هم نیستند و همین امر مصحح لحاظ «شهود» به عنوان لحاظ چهارم خواهد بود. به این ترتیب صائن الدین هر چهار لحاظ را در تعیین اول توضیح داد و در ضمن به وجود ترتیب میان آنها نیز اشاره کرد که البته این ترتیب در عبارتی که قبلا از قونوی در این باب گذشت نیز ملحوظ بود.

ثم ان التعین یقتضی التجلی لذاته فان التعین هاهنا علی ما عرفت هو توجه الذات من كنه غیب هویتها و عدم تناهیها إلى حضرة الاحاطة و التناهی، و هو الظهور و التجلی المعبر بالنسبة العلمیة. فالذات بهذا التعین [الاول] یقتضی ان یتجلی علی نفسها لنفسها ظاهرة لها بما اندرجت فیها من الشئون و الأحوال و اعتباراتها، واجدة إياها مظهرة لها، ثم حاضرة عندها. فحصلت للذات باعتبار نسبتها إلى الشئون المذكورة أسماء أربعة هی الأسماء الأول المسمّاة عندهم: بمفاتيح غیب الذات المضافة إلى حضرة الهویة فی قوله تعالی: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ، و هی «العلم» الذی هو الظهور و «الوجود» الذی هو الوجدان، و «النور» الذی هو الاظهار، و «الشهود» الذی هو الحضور. و بیان کیفیة اعتبارها علی هذا الترتیب، ظاهر عند اللبیب الفطن. (ابن ترکه، (۱۳۶۰ش)، ص: ۱۲۵ و ۱۲۶)

ابن ترکه همچنین در شرح خود بر تائیه ابن فارض، به این بحث اشاراتی دارد. وی در آنجا به این مطلب مهم اشاره دارد که این چهار لحاظ، چگونه بر چهار اسم اصلی حیات و علم و اراده و قدرت، قابل تطبیق است.^۱

صائن الدین در رساله مختصر ضوء اللمعات نیز که در آن بنای بر اختصارگویی دارد، برای تبیین چگونگی صدور کثرات از حق متعال به مقدمات کوتاهی اشاره دارد که یکی از آنها همین مبحث لحاظات چهارگانه است. وی برای اشاره به چهار لحاظ فوق، از تعبیرات متفاوتی استفاده می‌کند. برای لحاظ «علم» از تعبیراتی همچون «پیدایی» و «ظهور» بهره می‌برد و برای اشاره به لحاظ «نور» از واژه‌های «پیداکنندگی» و «اظهار» استفاده می‌کند و از لحاظ «وجود» - که به معنای وجدان است - به «دانستن» و «شعور» تعبیر می‌کند و با واژه‌های «داناییدن» و «اشعار» به لحاظ «شهود» اشاره دارد.^۲ ابن ترکه همچنین به تشبیهاتی در این بخش اشاره دارد که دقت در آنها به فهم بهتر از این لحاظها کمک می‌کند. او این چهار لحاظ را به دو بخش «ظهور و اظهار» و «شعور و اشعار» تقسیم می‌کند. ظهور و اظهاری که در تعیین اول هست نظیر همان ظهور و اظهاری است که در نور و مبصرات حسی، قابل تصویر است. یعنی در عالم حس هم امر به این گونه است که ابتدا نور به مبصرات تابیده و مبصرات از این رهگذر، ظاهر می‌شوند سپس در طی این فرایند، مبصرات خارجی که در معرض تابش نور قرار گرفته‌اند، اظهار می‌گردند.

شعور و اشعاری هم که در تعیین اول هست، شبیه فرایندی است که در فهم یک مطلب توسط انسان و سپس بیان آن برای دیگری، مطرح است به این معنا که متکلم، ابتدا مطلبی را به ذهن خود می‌آورد - در این مرحله، تنها خودش به آن مطلب شعور دارد - و سپس همان

۱. «و اسماء أول مذکوره - که گفت بجمیع آثارها و احکامها مظاهر من بوده‌اند و هستند - به اعتباری عبارت

«وجود» و «نور» و «علم» و «شهود» از آن تعبیر کند و به اعتباری دیگر - که مناسب این موطن است - به حیات و علم و قدرت و ارادت مؤدی شود. (ابن ترکه، ۱۳۸۴)، ص: ۲۴۶

۲. همانطور که مشاهده می‌شود تعبیرات صائن الدین در این قسمت، شباهت فراوانی با تعبیراتی دارد که قبلا از فرغانی در کتاب مشارق الدراری نقل کردیم.

مطلب را به مخاطب خود، اشعار و تفهیم می‌کند؛ یعنی مطلبی را که خود، به آن دانا بود - «دانستن» - در مرحله بعد - «دانا‌ییدن» - دیگری را نیز به آن دانا کرد.

و پوشیده نماند که آن اقتضای ذاتی و سرین اصلی که اول اعتباری است که آن حقیقت منزله از تعیین را شده، [یعنی تعیین اول] دو گونه اثر در عالم اطوار و ادوار از او پیدا می‌شود: یکی ظهور و اظهار، یعنی پیدایی و پیداکنندگی چنانچه در محسوسات و انوار هویداست. و یک اثر دیگر از آن در سرین مذکور شعور و اشعار است، یعنی دانستن و دانا‌ییدن^۱ چنانچه در فهم کردن و گفتن، روشن و هویداست. (ابن ترکه، (۱۳۵۱)، ص: ۷)

پس از بررسی چهار لحاظ فوق در آثار صائن الدین نگاه می‌خواهیم داشت به نگاه فناری به این مسأله.

(ب): شمس الدین محمد حمزه فناری

محقق فناری نیز در مقام تبیین عرفانی چینش مراتب نظام هستی، مبحثی را تحت عنوان «الباب الذی فی تعیین کلیات جهات الارتباطات بینة سبحانه و بین العلویات و السفلیات» (فناری، (۱۳۶۳ش)، ص: ۳۱۱) آغاز می‌کند او در این باب، به کلیدهای غیب هستی می‌پردازد و به دنبال پاسخ به این سؤال است که چگونه امر وجود از غیب اطلاق خود به مراتب تنزلی عالم هستی راه می‌یابد؟

محقق فناری وقتی که نوبت به تبیین تعیین اول و جایگاه و نقش آن در چینش نظام هستی می‌رسد، بهترین توضیح را در کلمات فرغانی یافته و لذا عبارات وی را از منتهی المدارک، همراه با کمی تصرف، نقل می‌کند.

ثم قال [الفرغانی]: و هذا التجلی الأول یتضمن الکمال ... و هو قسمان: کمال ذاتی ... و هو شهود الذات نفسه من حیث وحدته بجمیع شئونها ... شهود مفصل فی مجمل دفعة واحدة، کشهود المکاشف فی

^۱ . نسخه بدل: دانا‌ییدن.

النواة نخلًا و ثماراً لا يحصى. ثم كمال أسمائي، هو ظهور الذات لنفسها من حيث تفصيل اعتباراتها ... و من احكام التجلى الاول المتخذ فيه من حيث الكمال الذاتى، اعتبار «الوجود» الذى حقيقته ما به وجدان العين نفسه فى نفسه أو فى غيره أو غيره فى غيره، و اعتبار «النور» الذى هو الكاشف للمستور، و «العلم» الذى هو ظهور عين لعين، و «الشهود» الذى هو الحضور مع المشهود. اما من حيث الكمال الاسمائى المتعلق بها و سائر الأسماء، أصلًا و فرعاً، فمن شرطه التميز و المظهر و المرتبة و الغيرية. (فنارى، (۱۳۶۳ش)، ص: ۳۲۱)

فنارى در ادامه این بحث، عبارات فرغانى را درباره این مسأله مهم نقل می کند که چگونه در مراتب ظهورى بعدى، لحاظ «علم» از لحاظ «وجود» جدا و ممتاز می شوند بعد از آن که در تعیین اول بین هیچکدام از این لحاظات چهارگانه، تغایر و تمایزى نبود.

ج: عبد الرحمن جامى

پس از فنارى، جامى نیز به بحث از چهار لحاظ اصلى «علم» و «وجود» و «نور» و «شهود» اهتمام ویژه‌ای نشان داده و در مواردی از آن بهره برده است. مى توان ادعا کرد پس از فرغانى - که تنقیح این مبحث توسط او صورت گرفت - محقق جامى بیش از دیگران، به بحث از لحاظات چهارگانه اصلى پرداخته و از آن بهره برده است. او در لویح خود به تبعیت از محقق فرغانى در توضیح تعیین اول، به چهار لحاظ اصلى فوق، اشاره می کند و به تشریح این مطلب مى پردازد که هر کدام از این لحاظها، به نوعی، مستلزم کثرت است مثلاً لحاظ «علم» مستلزم عالم و معلوم است و نسبت «نور» مقتضى ظاهر و مظهر است و به همین شکل، «وجود» و «شهود» نسب «واجدیت و موجودیت» و «شاهدیت و مشهودیت» را به دنبال دارند. عبد الرحمن جامى با این توضیح، سعی می کند چگونگی تنزل امر وجود از موطن تعیین اول - که موطن احدیت و نفى کثرت تفصیلی است - به مرتبه تعیین ثانى - که اولین مرتبه ظهور کثرات است - را تبیین کند. او حتى رجوع چهار اسم اول و آخر و ظاهر و باطن را به همین چهار لحاظ اصلى می داند و نشان می دهد که چگونه این چهار اسم، از چهار لحاظ اصلى، منتشى می شوند.

(لائحة): الذات من حيث هي، عارية عن كافة الأسماء و الصفات و بريئة من جميع النسب و الإضافات. و اتصافه بهذه الأمور باعتبار توجهه إلى عالم الظهور في التجلي الأول حين تجلي بذاته إلى ذاته على ذاته، فتحققت نسبة العلم و النور و الوجود و الشعور، و صارت نسبة العلم تقتضي العالمية و المعلمية، و استلزم النور الظاهرية و المظهرية، و استتبع الوجود و الشهود الواجديه و الموجودية و الشاهديه و المشهودية. و كذلك الظهور الذي يلزم النور مسبوق بالبطون، و للبطون تقدم ذاتي و أولية بالنسبة للظهور، إذن تعيين اسم الأول و الآخر و الظاهر و الباطن. (جامی، (۲۰۰۳ م)، ص: ۲۸)^۱

محقق جامی در ذیل عبارت فوق به تبیین این مسأله می‌پردازد که چگونه چهار اسم اصلی اول، آخر، ظاهر و باطن از لحاظات چهار گانه فوق ناشی می‌شوند.^۲ مراد جامی آن است که از آنجا که لحاظات چهارگانه - همانطور که قبلا گذشت - در ویژگی «کاشف مستور بودن» مشترکند بنابراین لازمه هر کدام از آنها «ظهور» است و از سوی دیگر روشن است که هر ظهوری مسبوق به «بطون» است^۳ پس حق متعال از حیث این چهار لحاظ، دارای ویژگی «ظاهر بودن» و «باطن بودن» است و این دو ویژگی، مصحح انتساب دو اسم «ظاهر» و «باطن» به حق متعال است.

^۱ . همچنين ر.ک جامی، (۱۳۶۰)، ص: ۱۵. حسین بن عبد الحق اردبیلی، متخلص به الهی - از مشاهیر قرن نهم و دهم هجری - نیز ترجمه فارسی عبارت فوق را در کتاب خود آورده است ر.ک اردبیلی، (۱۳۷۶)، ج ۱، ص: ۸

^۲ . همانطور که قبلا اشاره شد صائن الدین نیز چهار لحاظ اصلی را به چهار حقیقت کلی و اصلی حیات و علم ارده و قدرت برمی‌گرداند. ر.ک ابن ترکه، (۱۳۸۴)، ص: ۲۴۶

^۳ . به این ترتیب، جامی لحاظ «نور» را در قسمت پایانی عبارت فوق، تنها به عنوان مثال آورده است و الا در هر کدام از چهار لحاظ مورد بحث، ویژگی «ظهور و کاشف مستور بودن» قابل اعتبار است پس می‌توان گفت: ظهوری که در هر کدام از آنها قابل اعتبار است، مسبوق به بطون است.

همچنین چهار لحاظ فوق، مصحح انتساب دو اسم «اول» و «آخر» نیز به حق متعال می‌باشد به این اعتبار که هر کدام از این چهار لحاظ، به نوعی مقتضی ظهور و کشف مستورند. و می‌دانیم که بطون و مستور بودن، در ذات خود، تقدم و اولیت بر ظهور و کشف مستور دارد و لذا از این حیث، اعتبار اولیت و آخریت، مطرح شده و حق متعال از حیث این دو اعتبار، دارای دو اسم «اول» و «آخر» می‌باشد.

از سوی دیگر همانطور که می‌دانیم چهار اسم اول و آخر و ظاهر و باطن، به اعتباری، از امهات و اصول اسماء هستند به گونه‌ای که هر کدام از اسماء، به لحاظ ازلیتشان، داخل در حیطه اسم اول است و به لحاظ ابدیتشان، تحت حیطه اسم آخر است و اسمائی که جهت ظهوری داشته، زیر مجموعه اسم ظاهرند همانطور که اسمائی که رنگ و بوی بطونی دارند، تحت حیطه اسم باطنند و به این ترتیب، از آنجا که هر کدام از اسماء و تعینات آنها، از یکی از چهار حالت ظهور و بطون و اولیت و آخریت، خارج نیستند پس هر کدام از آنها تحت حیطه یکی از چهار اسم ظاهر و باطن و اول و آخر خواهند بود.^۱

با حفظ این مقدمه و با در نظر داشتن آن نکته که جامی چهار لحاظ اصلی را به چهار اسم اول و آخر و ظاهر و باطن، برگرداند نقش چهار لحاظ اصلی که در تعیین اول، مندرج بودند در آشکار شدن تفصیل در مراتب تنزلی بعدی روشن می‌شود چرا که در نگاه جامی سر منشأ چهار اسم اول و آخر و ظاهر و باطن - که خود، سرچشمه همه کثراتند - همان چهار لحاظ فوق است.

اشارات جامی به بحث از لحاظات چهارگانه اصلی، منحصر به همین مقدار نبوده و بلکه وی در موارد دیگری نیز به مناسبت به این مبحث پرداخته است.

^۱. قیصری می‌نویسد: و الأسماء ایضاً، تنقسم بنوع من القسمه إلى أربعة أسماء هي الأمهات: و هي الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن ... فكل اسم یكون مظهره ازلیاً و ابدیاً: فزلیته من الاسم الأوّل، و ابدیته من الاسم الآخر، و ظهوره من الاسم الظاهر، و بطونه من الاسم الباطن. فالأسماء المتعلقة بالابداء و الإیجاد داخله فی الأوّل، و المتعلقة بالاعادة و الجزاء داخله فی الآخر، و ما یتعلق بالظهور و البطون داخله فی الظاهر و الباطن، و الأشياء لا تخلو من هذه الأربعة: الظهور و البطون و الأولیة و الآخریة. (قیصری، (۱۳۷۵ش)، ص ۴۵). همچنین ر.ک یزدان‌پناه، (۱۳۸۸ ش)، ص ۴۵۳ تا ۴۵۵

وی رساله‌ای پراهمیت و در عین حال، مختصر به نام «الدره الفاخرة» دارد که آن را به دستور سلطان محمد دوم عثمانی به نگارش درآورده و در آن، ضمن مقایسه تطبیقی دسته‌ای از مهم‌ترین مسائل مورد اختلاف سه گروه متکلمین، فلاسفه و عارفان، به قضاوت میان این سه طایفه می‌پردازد.^۱

از جمله مباحثی که وی در این رساله مطرح می‌کند، مسأله علم حق متعال است. او ابتدا به برخی از اشکالاتی که بر مبنای متکلمین و فیلسوفان در باب علم خداوند وارد است اشاره کرده و در نهایت بهترین نظریه را در این باب، نظریه عارفان می‌داند. جامی برای توضیح نگاه عارفان به مسأله علم خداوند، از مبحث لحاظات چهارگانه اصلی بهره می‌برد.

زیاده تحقیق: إذا علم الاول سبحانه ذاته بذاته فهو باعتبار أنه يعلم و يُعلم یكون عالما و معلوما، و باعتبار أنه يعلم بذاته لا بصورة زائدة عليه یكون علما، فهناك أمور ثلاثة لا تمايز بينها إلا بحسب الاعتبار. و إذا اعتبر كون ذاته سببا لظهوره علی نفسه لحقه النورية، و إذا اعتبر كونه واجدا لمعلومه غیر فاقد له شاهدة إياه غیر غائب عنه تعیین نسبة الوجود و الشهود و الواجديه و الموجودیه و الشاهديه و المشهودیه.

و لا شك أن علمه سبحانه بذاته و بهذه الاعتبار التي هي صفاته لا يحتاج إلى صورة زائدة عليه، و كذلك علمه بماهيات الأشياء و هوياتها ... فلا فعل هناك و لا قبول و لا حال و لا محلّ

^۱ جامی در مقدمه رساله می‌نویسد: «أما بعد، فهذه رسالة في تحقيق مذهب الصوفية و المتكلمين و الحكماء المتقدمين و تقرير قولهم في وجود الواجب لذاته، و حقائق أسمائه و صفاته، و كيفية صدور الكثرة عن وحدته، من غير نقص في كمال قدسه و عزته، و ما يتبع ذلك من مباحث آخر يؤدي إليه الفكر و النظر.» (جامی، ۱۳۵۸، ص ۱)

^۲ جامی در این قسمت از عبارت خود، تعریض به اشکالاتی دارد که بر نظریه مشائین در باب علم الهی وارد است چنان که وی در رساله مزبور، به برخی از این اشکالات که خواجه نصیر در شرح اشارات خود مطرح کرده است (شرح اشارات ج ۳، ص: ۳۰۳ تا ۳۰۷) می‌پردازد (ر.ک جامی، ۱۳۵۸، ص ۱۵ تا ۱۷). او در این قسمت از عبارت خود پس از طرح نظریه عارفان در این باب می‌خواهد بگوید: مبنای عارفان از اشکالاتی که بر مشائین وارد است میراست.

و لا احتیاج فی شیء من کمالاته إلی ما هو غیره صادر عنه
تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا. (جامی، ۱۳۵۸) ص
۱۹ و ۲۰)

این عبارت محقق جامی، در نقد مبانی حکما در باب علم خداوند، و همچنین بیان مبنای عرفا به نحو ساده و روان، اهمیت بسزایی دارد چنان که صدر المتألهین در مفاتیح الغیب خود، پس از بیان مشکلات کار فیلسوفان درباره علم الهی، برای بیان مبنای عارفان در این باب، از همین عبارت جامی بهره می‌برد. (صدر المتألهین، ۱۳۶۳ش)، ص: ۲۶۷ و ۲۶۸)

د: فخر الدین عراقی

جامی در کتاب اشعة اللمعات (جامی، ۱۳۸۳)، ص: ۸۴ و ۸۵) نیز با بهره بردن از مبحث چهار لحاظ اصلی به شرح متن لمعات فخر الدین عراقی می‌پردازد که از این جهت می‌توان گفت عراقی نیز که در زمره شاگردان محقق قونوی قرار دارد^۱ از این مبحث مهم، بیگانه نبوده است.^۲

ه: شمس الدین محمد تبریزی مغربی

^۱ صائن الدین ابن ترکه درباره عراقی و لمعات او می‌نویسد: «شیخ فخر الدین عراقی بعد از آن که به شیخ صدر الدین قونوی رسید و از او کتاب «فصوص الحکم» شنید، مختصری نبشت و از پرتو انوار آن جواهر معارف و فصوص حکم لمعاتی چند به قدر استعداد خود و مساعدت زمان بیان کرد و آن را لمعات نام نهاد، و به واسطه آن که چندی از اصول آن کتاب به عبارت فارسی در سلک بیان کشیده، مقبول طبع بیشتر طالبان شده است، و بی‌تکلف، بسی لطائف حقایق در او درج است. (ابن ترکه، ۱۳۵۱)، ص: ۴ و ۵)
^۲ عبارت لمعات که جامی با بهره‌گیری از مبحث چهار لحاظ اصلی به شرح آن می‌پردازد از این قرار است: «صبح ظهور نفس زد، آفتاب عنایت بتافت، نسیم سعادت بوزید، دریای جود در جنبش آمد. سحاب فیض چندان باران: ثم رش علیهم من نوره، بر زمین استعداد بارید که: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، عاشق سیراب آب حیات شد، از خواب عدم برخاست، قیای وجود در پوشید، کلاه شهود بر سر نهاد، کمر شوق بر میان بست، قدم در راه طلب نهاد و از علم بعین آمد و از گوش به آغوش.» (عراقی، ۱۳۶۳)، ص: ۵۴ و ۵۵) در این عبارت، اشارات عراقی به هر چهار لحاظ، به خوبی قابل مشاهده است.

شمس مغربی نیز رساله مختصری را برای برخی از علاقمندان به مباحث توحیدی که از فهم عبارات سنگین عرفانی قاصرند، به نام «جام جهان نمای» به تحریر درآورده است^۱ که اساس این رساله بر بحث از همین چهار لحاظ اصلی تنظیم شده است به طوری که چندین بار به این مبحث در این رساله پانزده صفحه‌ای اشاره شده است.

نتیجه‌گیری:

پیروان مکتب ابن عربی به «علم»، «وجود»، «نور» و «شهود» به عنوان چهار لحاظ اصلی، که ابتدا در تعیین اول به نحو اندراجی و بدون تمایز تفصیلی، مطرح اند و سپس نقش حلقه‌های واسط میان تعیین اول و کثرات تفصیلی در مراتب بعدی را به عهده دارند، توجه نشان داده و در آثار خود به آن پرداخته‌اند. اگر چه ریشه‌های این مبحث را می‌توان در آثار محقق قونوی و چه بسا شخص ابن عربی پی‌گیری کرد اما فرغانی، اولین کسی است که این مسأله را همچون بسیاری از مسائل دیگر عرفان نظری، به طور منسجم و منقح بیان کرده است. البته این بیان وی پس از او مورد توجه بزرگان این فن همچون فناری و سائن الدین ابن ترکه و محقق جامی و ... قرار گرفته است. به همین دلیل است که قسمت‌هایی از این مبحث را می‌توان در کتاب‌های مهمی که جزء مواد درسی در این فن به شمار می‌روند - مانند مصباح الانس و تمهید القواعد - مشاهده کرد.

بحث از چهار لحاظ مذکور آنگونه که در آثار عارفان آمده است، دو امتیاز ویژه دارد: نخست آن که از اصطلاحات پیچیده و دقیق عرفانی، خالی بوده و فهم آن بر مقدمات فراوان و طولانی مبتنی نیست. همین ویژگی، آموزش آن را به دیگران آسان‌تر کرده و لذا از آن در بسیاری از متون مختصر عرفانی - که اشاره به آنها قبلاً گذشت - بهره برده شده است. ویژگی دوم که از اهمیت بیشتری برخوردار است، وجود دقت‌های عقلی - فلسفی در آن است. این بیان عارفان از چنان استحکام و قوتی برخوردار است که ملا صدرا پس از رد کردن نظریات فیلسوفان در باب علم الهی، راه حل صحیح را در همین مبنای عارفان یافته و به تبیین فیلسوفانه آن در کتاب مفاتیح الغیب خود پرداخته است

^۱. او در مقدمه این رساله می‌نویسد: «اما بعد طایفه دوستان که طالب علم توحید بودند و محب قدم تحقیق و تجرید و از الفاظ ائمه این طایفه ایشان را برد یقین حاصل نمی‌شود و از کتب ایشان و فهم عبارت آن قاصر بودند ازین فقیر التماس کردند که رساله [ای] که جامع کلیات علم توحید و مراتب وجودی باشد بساز ... التماس ایشان را اجابت کردم.» (شمس مغربی، ۱۳۵۸)، ص ۲۹۶

فهرست منابع

۱. ابن ترکه، صائن الدین علی بن محمد، (۱۳۶۰ ش)، تمهید القواعد، محقق: سید جلال الدین آشتیانی، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی
۲. _____، (۱۳۸۴)، شرح نظم الدر (شرح قصیده تائیه ابن فارض)، محقق: اکرم جودی نعمتی، چاپ اول، تهران، میراث مکتوب
۳. _____، (۱۳۵۱)، رساله ضوء اللمعات یا شرح لمعات عراقی مندرج در چهارده رساله فارسی، مصحح: سید علی موسوی بهبهانی/سید ابراهیم دیباجی، چاپ اول، تهران، ناشر: تقی شریف رضایی
۴. اردبیلی، حسین بن عبد الحق، (۱۳۷۶)، شرح گلشن راز؛ محقق / مصحح: عفت کرباسی (خالقی) / محمد رضا برزگر (خالقی)، چاپ: اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
۵. جامی، عبد الرحمن، (۱۳۸۳)، اشعه اللمعات؛ مصحح: هادی رستگار مقدم گوهری، چاپ: اول، قم، بوستان کتاب
۶. _____، (۱۳۵۸)، الدرّة الفاخرة فی تحقیق مذهب الصوفیة، مصحح: نیکولاهیر / علی موسوی بهبهانی، چاپ: اول، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی
۷. _____، (۱۳۶۰)، سه رساله در تصوف، مصحح: ایرج افشار، چاپ: اول، تهران، انتشارات منوچهری
۸. _____، (۲۰۰۳ م)، لوائح الحق و لوازم العشق، مصحح: محمد علاء الدین منصور، چاپ اول، قاهره، ناشر: المجلس الأعلى للثقافة
۹. _____، (۱۳۷۵)، نفحات الأنس، مصحح: محمود عابدی، چاپ: سوم، تهران، انتشارات اطلاعات
۱۰. صدر المتألهین، (۱۳۶۳ ش)، مفاتیح الغیب، مقدمه و تصحیح از محمد خواجهی، چاپ: اول، تهران، موسسه تحقیقات فرهنگی.
۱۱. طوسی، خواجه نصیر الدین، (۱۳۷۵ ش)، شرح الاشارات و التنبیها؛ چاپ: اول، قم، نشر البلاغة
۱۲. عراقی، فخر الدین، (۱۳۶۳)، لمعات مندرج در کلیات عراقی؛ محقق / مصحح: سعید نفیسی، چاپ: چهارم، تهران، انتشارات سنائی
۱۳. فرغانی، سعید الدین، (۱۴۲۸ ق)، منتهی المدارک فی شرح تائیه ابن فارض، محقق: عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی الدرقاوی، چاپ: اول، بیروت، دار الکتب العلمیة
۱۴. _____، (۱۳۷۹ ش)، مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض، با مقدمه و تعلیقات سید جلال الدین آشتیانی، چاپ: دوم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
۱۵. فناری، محمد بن حمزه، (۱۳۶۳ ش)، مصباح الأنس (شرح مفتاح الغیب)، چاپ اول، تهران، انتشارات مولی
۱۶. _____، (۱۳۸۶)، شرح رباعی شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی، تصحیح و ترجمه و تعلیق محمد خواجهی، چاپ دوم، تهران، انتشارات مولی

۱۷. قونوی، صدر الدین، (۱۳۸۱)، اعجاز البیان فی تفسیر أم القرآن، محقق/ مصحح: سید جلال الدین آشتیانی، چاپ اول، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
۱۸. _____، (۱۳۷۱ش)، الفکوک، محقق: محمد خواجهوی، چاپ اول، تهران، انتشارات مولی
۱۹. قیصری، داود، (۱۳۷۵ش)، شرح فصوص الحکم، محقق: سید جلال الدین آشتیانی، چاپ اول، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۲۰. کاشانی، عبدالرزاق، (۱۴۲۶ ق)، لطائف الأعلام فی إشارات أهل الإلهام، محقق: احمد عبد الرحیم السایح / توفیق علی وهبه / عامر النجار، چاپ: اول، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة
۲۱. مغربی، شمس الدین محمد تبریزی، (۱۳۵۸)، رساله «جام جهان نمای» مندرج در دیوان کامل شمس مغربی؛ مصحح: ابو طالب میر عابدینی، چاپ: اول، تهران، انتشارات زوار
۲۲. میری، محمد، (۱۳۹۲)، مقاله «مفاتیح غیب در مکتب ابن عربی»، نشریه «پژوهشنامه عرفان» شماره ۹، پاییز و زمستان
۲۳. میری، محمد، (۱۳۹۶)، مقاله «سازگاری عرفان سعیدالدین فرغانی با عقاید شیعی در باب امامت علی ابن ابیطالب (ع)»، نشریه علمی پژوهشی ادیان و عرفان، سال پنجاهم، شماره دوم، پاییز و زمستان
۲۴. یزدان پناه، سید ید الله، (۱۳۸۸ش)، مبانی و اصول عرفان نظری، چاپ اول، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)